

اگرچه

مقایسه شعرای فارسی و تازی

مقاله دوم

(ه) رسائی زبان

در این موضوع . که آیا لغت عرب برای ادای مضمون در اشعار موزون رساتر است یا زبان فارسی . هر کس اندک آشنائی با لغت عرب داشته باشد تصدیق میکند که لغت عرب رساتر است بلکه شکی نیست که در تمام السنه مختلفه دنیا که شماره آنها بر حسب تخمین علمای فن تقریباً از مهبجور و غیر مهبجور بسه هزار و شصت و چار بالغ میگردد زبانی بر سائی زبان عرب نیست و تنها در این زبان است که بواسطه مشترکات و مترادفات فراوان و بی شمار میدان سخن بی نهایت وسیع است . کمتر لفظی در زبان عرب یافت میشود که مشترک مابین چند معنی نباشد یا مترادف با الفاظ دیگر نگردد بلکه رای يك معنی در حالات مختلفه الفاظ متعدده وضع شده است مثلا برای عین

هفتاد معنی لغویین ضبط کرده و باز هم تصدیق دارند که
 بنهایت نرسیده و ممکن است معانی دیگر هم در کار باشد و نیز برای عمل
 پنجاه لغت مترادف ذکر کرده اند از برای ششتر هزار اسم و از
 برای شیر پانصد نام بعضی بدست آورده اند .

البته با چنین لغت رسا سخن سرایی سهل است و میتوان
 حق فصاحت و بلاغت و محسنات بدیعیه را ادا کرد مثلا شاعر
 عرب وقتی خواست کلام خود را پس از فصاحت بتجسس یا
 ترصیع بیاراید از میانه پنجاه یا صد لفظ یا هزار لفظ مترادف
 لا اقل ده لفظ برای ادای مقصود پیدا میکند بخلاف شاعر فارسی
 که برای يك معنی غالبا يك لفظ و گاهی دو لفظ یا سه لفظ
 بیشتر نمیباید .

علمای اصول یعنی قدمات و مباحثین در لغت و ادب ازین
 طایفه نیز بدین نکته شرفی برده اند و در مبحث ترا د ف ترجمه
 عبارت یکی از آنان اینست : *تران میگوید نوم انسانی را در*
 از برای مترادف فوائد بسیار است از جمله آن است
 که تکلم برای ادای مقصود خود وسائل بسیار داشته باشد
 و اگر يك لفظ را فراموش کرد لفظ دیگر را ادا کنند .
 و نیز در میان از کیا و بلغاء اشخاص الثغ (که مخرج راء
 ندارند مثلا بسیار بوده اند و مترادف کار را بر آنان سهل
 میکرده است که الفاظ بدون راء را برای ادای مقصود

بیاورند . یکی دیگر از فوائد مترادف این است که بدین وسیله
 میدان فصاحت و طریق بلاغت سهل و وسیع میشود و سجع
 و قافیه و تخیس و ترصیع و سایر محسنات بدیعیه را آسان
 میشود اداکرد (تام شد)

علاوه بر آنچه ذکر شد لغت عرب بواسطه تالیف قاموس
 های مفصله ضبط و تدوین شده و برای شعرای دوره عباسی
 باینطرف کار سهل و آسان گردیده و هم نحو و صرف و علوم
 بلاغت و فصاحت کاملا تدوین و تالیف شده و بیشتر بلکه قریب
 بتمام این خدمات را باین لغت فارسیان انجام داده اند . چنانچه
 جوهری صاحب صحاح (اسماعیل ابن حماد ابن ابی نصر فارابی)
 که یکی از فارسیان است بعد از اینکه کتاب صحاح را در لغت
 تالیف کرد از کتاب را بدست رؤسای عرب داده و گفت :
 لغت خود را از یک مرد فارسی بگیریید .

ولی در زبان فارسی علاوه بر تنگی دائره الفاظ قواعد صرف و نحو و علوم
 ادبیه هم تا کنون تدوین و مرتب نشده و یک لغت کامل فارسی هنوز در دست نیست
 با این حال معلوم است که انجام کار فصاحت و بلاغت بر شاعر
 عرب چقدر سهل و آسان و برای شاعر فارسی تا چه درجه
 سخت است .

پس اگر يك شاعر فارسی در ادای شعر فصیح و بلیغ
 مطابق با يك شاعر عرب باشد باز هم حق آنست که شاعر فارسی

افصح و ابلغ است زیرا از راه پر چاه و پست و بلند و سنگلاخ
اگر رهروی بسر منزل مقصود رسید هزار درجه بران کس که
از راه صاف و هموار بسر منزل رسیده است مزیت و
برتری دارد.

— ۶ —

✽ [عصر عظمت شعر] ✽

تشخیص این موضوع و بیان آنکه در هر يك از عرب و
فارس کدام عصر عصر ترقی شعر و کدام قرن قرن انحطاط
بوده است محتاج بتحقیق بسیار است بلکه باید کتابی مبسوط درین
باب نوشت تا حق مطلب ادا شود ولی بحکم (مالایدرک کله لایترک جله)
اجالا چنین مینکاریم.

آنچه از اقوال ادبا و تتبع کتب عربیه و دواوین شعرای
عرب مستفاد میشود این است که هر چند شعرای جاهلیت از
حیث ساده گوئی و شرح طبیعت بر شعرای اعصار دیگر مقدمند ولی
من حیث المجموع شعرای دوره عباسی از هرون باینطرف بر
سایرین مقدمند و قرون دول عباسیه قرون تعالی و ترقی شعر
عرب محسوب است . زیرا قبل از ان زمان علوم و فلسفه و
ریاضیات در جامعه عرب قدم نگذاشته بود و بدین سبب شعرای
جاهلیت و هم اسلامی قبل از خلفا با همه لطف بیان و حسن

ادا اشعارشان از زیور فلسفه و حکمت و اندرز و عرفان که روح شعر محسوب است بی بهره میباشد .

و نیز بعد از دوره خلقای عباسی علوم و آداب و حکم در جامعه عرب رو بانحطاط گذاشت و سیر قهقرایی خود را مداومت داد تا این زمان که بکلی میتوان گفت عرب غرباه از سرمایه حکمت و فلسفه بلکه لغت و آداب آن هم تهی دست مانده و اگر وزان فراوان در آنها یافت شود اما يك شاعر باپا به و مایه شعرای دوره عباسی از قبیل ابو نواس و ابو فراس و ابو تامر و متنبی و دیگران از چندین قرن باینطرف در عرب پیدا نشده است .

عصر ترقی و قرن تعالی شعر فارسی نیز از چهار قرن بعد از هجرت شروع و هفت قرن بعد از هجرت تقریباً بمقارن بافغانه مغول خاتمه پیدا میکند .

در حدود این چهار قرن است که بواسطه ترقی و ترویج علوم و حکم و قدر شناسی سلاطین سامانی و سلجوقی و اتا بکان شعرای بزرگ در ممالک فارسی زبان از قبیل عراق و خراسان و فارس پیدا شده اند و هنوز بنام نامی آنان ایران زنده و ایرانیان در نظر عالم متمدن بزرگ جلوه میکنند .

اساتید بزرگ عالمگیر با شمشیر سخن : هم افتاب های تابنده در افاق آن قروند مانند رودکی فردوسی نظامی خیام خاقانی کمال الدین سعدی انوری ظهیر فاریابی و دیگران .

بعد از فتنه مغول افتاب علم و هنر روی باغول نهاد
 و شعر و سخن همی راه انحطاط پیمود تا در زمان ما که بکلی آن
 چراغ خاموش و آن روز روشن بشب تاریک مبدل شد و امروز
 از سخن سنج و سخن شناس اثری باقی نیست اینرا ناهی است عنقائی
 و این را اسمعی است کیمین این است عصر طلائی و قرن مجدد!!
 باری مقصود ما از بیان این موضوع آن بود که قارئین بدانند موازنه
 و مقایسه شعرای فارسی و تازی راجع بشعرای قرون ترقی
 و تعالی طرفین و نه قریبه بان قرون است پس مقصود از شعرای
 تازی شعرای جاهلیتند تا آخر دولت عباسی و غرض از شعرای
 فارسی شعرای قبل از فتنه مغولند و بعضی از شعرای بعد از فتنه
 مغول و نزدیک بان زمان مانند خواجه و خواجه که در میزان
 مقایسه وجودی بس سنگین دارند و پس از آن شعرای هر دو طرف
 تا این زمان جز معدودی در بعضی از قرون از موضوع بحث ما خارجند

کثرت شعر و شاعر در طرفین

این موضوع در حقیقت دو موضوع است اول اینکه
 آیا شاعر در کدام یک از دو طرف بیشتر است دوم اینکه آیا شاعر
 در کدام طرف بیشتر وجود دارد در موضوع اول باید گفت
 شاعر در عرب زیاد تر است تا در عجم هم در مرد آن هم در
 زنان زیرا زنهای شاعرات در عرب از حد عدد بیشند و در عجم
 زنهای شاعره معدود بشمار میروند.

علت این مسئله هم واضح است زیرا شاعری در زبان فارسی علاوه بر ذوق طبیعی و قریحه فطری شرایط و مقدمات سختی دارد که در زبان عرب آن شرایط و مقدمات ضرورت نیست . شاعر فارسی زبان بدون تحصیل علوم عربیه و ادبیه از عهده کار بر نمی آید زیرا اکثر لغات فارسی کنونی از عرب گرفته شده و شاعر فارسی برای اینکه کاملاً از عهده ترکیب الفاظ بر آید و حق فصاحت و بلاغت را ادا کند ناچار است که علوم عربیه و ادبیه را تحصیل کند و چندانکه این علوم را تکمیل سازد بهتر از عهده ادای مقصود بر می آید . میتوان گفت که اساتید بزرگ سخن فارسی و کسانی که امروز سخنان منظومه و منشوره آنان در لغت فارسی حجت است دارای این مقام نشده اند مگر بواسطه تکمیل علوم ادبیه و عربیه و هر یک از آنان علاوه بر اینکه یک شاعر بزرگ فارسی هستند یک شاعر عرب هم میتوانند محسوب شد و اگر دیوان کامل ابوالفتح بستیه و خیام و خاقانی و سعدی و غیرهم اکنون در دست بود معلوم میشد که هر یک در دو زبان شاعر بوده و یک دیوان شعر عربی هم علاوه بر دیوان فارسی از آنان یاد کار است .

پس بدین سبب تمام اشخاصی که در عجم دارای ذوق و قریحه بوده اند نتوانسته اند حقیقت خود را بروز داده بشاعری مشهور گردند زیرا وسائل تحصیل عمومی موجود نبوده و نیست و جز از هزار یکی نتوانسته است تحصیل بردارد .

اما در عرب چنین نیست زیرا شاعر عرب محتاج به لغت فارسی نیست و تعلیم این زبان برای او ضرورت ندارد علوم ادبیه را عرب بدون تحصیل فقط از موارست و تتبع در اشعار باقایی عرب میتواند دریافت کند چنانچه قبل از خلیل که واضع عروض است شعرای عرب بتمام قوانین عروض رفتار کرده اند بلکه علوم ادبیه از قبیل عروض و قافیه و معانی و بیان و بدیع و غیرها از اشعار آنان استخراج شده است بهمین سبب در آغاز تالیف و تصنیف علم عروض بعضی از شعرا و ادبای عرب منکر ضرورت آن بوده اند .

گویند روزی خلیل بن احمد مشغول تقطیع بیتی از ابیات بود پسر او در رسید و کلمات او را شنید و او را دیوانه یقین کرده از خانه بیرون آمد و فریاد کرد ایها الناس پدر من دیوانه شده و هزیان میکوبد بس مردم در اطراف او جمع شدند و خلیل از واقعه اطلاع یافت نکاهی فرزند خود کرده گفت :

لو كنت تعلم ما اقول عذرتنی
 لكن جهلت مقالتی فعدلتنی
 یعنی اگر تو میدانستی من چه میکویم مرا معذور میداشتی
 و اگر من میدانستم تو چه میگوئی تو را ملات میکردم . ولی
 تو چون کلام مرا تفهمیدی مرا ملات کردی و نسبت
 جنون دادی و چون من بجهل تو عالم تو را معذور داشتم درین
 حرکت . ابن خجاج گوید :

مستفعلن فاعلن فعول مسائل كلها فضول
 قد كان شعر الوري صحيحا من قبل ان يخلق الخليل

مولوی معنوی فرماید

من ندانم فاعلاتن فاعلات لیک گویم شعر چون قد و نبات
 قافیه اندیشم و دلدار من گویدم مندیش جز دیدار من
 کیف کان الوزن بی و القافیه بعد مازالت اصول العافیه
 صاحب ابن عباد در کتاب عروض خود میگوید :

و نعم ما قال شيخنا الزعفراني :

مستفعلن مستفعلن فاعلن ليس من يطلبها طائل
 لان من يطلبها عالم بالشعرا و مستحدث جاهل
 فان يكن مستكملا عالما بالشعر يحصل عنده الحاصل
 وان يكن مستحدثا جاهلا ليس له من بحر ها ساحل
 ويل لمن يصرف اوقاته في نيتا لم ينوها عاقل
 باری مقصود این است که شاعر عرب باندازه شاعر
 فارسی محتاج تحصیل نسبت چنانچه می بینیم اکثر شعرای عرب
 بدوی و چادر نشین بوده و در شهرها اقامت نکرده اند بخلاف
 شعرای فارسی که بدون اقامت شهر و تحصیل عالی حصول این
 مقام برای آنان محال است بهمین سبب زنان عجم و دختران کیان
 کثر بشعر و شاعری مشهور شده اند زیرا وسیله تحصیل و گرفتن
 علم از افواه رجال و دانشمندان بواسطه عدم معاشرت برای

انان مهیا نیست بخلاف زنهای عرب که بدویت و چادر نشینی و شرکت با مردان در کارها انانرا از معلومات مردان محروم نساخته و در شعر و ادب و شجاعت و هنر از مردان خود عقب نمانده اند و از حیث عدد هم در شاعری شاید چندان کمتر از مردان نباشند .

مسلم زنهای عجم هم اگر ابواب تحصیلات عالی را بر روی آنها گشوده بود از حیث عدد و خوبی شعر از زنهای عرب کمتر نبودند ولی معلوم است که وسیله تحصیل برای ایشان تاکنون فراهم نبوده و نیست . اتفاقاً برای معدودی وسیله تحصیل فراهم شده و از معاشرت و حضور در مجامع محروم نمانده اند مانند مهستی که در شعر و سخن با بزرگترین اساتید باستان برابری میکند و اگر دیوان شعر او در دست بود قویترین آفتخار تاریخی و ادبی برای زنان عجم موجود بود همین قدر از اشعار وی که در تذکره ها باقی مانده گواهی میدهد که ذوق و قریح ادبی در زنان پارسی تا چه درجه است و البته صد هزار مهستی در ایران پیدا شده ولی نبودن وسایل تحصیل آنانرا در قبرستان جهل زنده زنده مدفون ساخته اینک نمونه از آثار مهستی و سایر زنان عجم .

مهمتی است

تا سنبل تو غالیه سائی نکند باد سحری نافه کشائی نکند
 کر زاهد صد ساله به بپند دستت در کردن من که پارسائی نکند
 کله (در کردن من) حشوی است که در ملاحه از
 خال مشکین بر چهر کلکون سبق برده و برای حشوملیح گمان
 میکنم بلکه یقین دارم ازین بهتر مثلی در فارسی و شاید در عربی
 هم پیدا نخواهد شد .

ایضا

افسوس که اطراف کلت خوار گرفت
 زاغ آمد و لاله را بمقتار گرفت
 سیاب ز نخدان تو آورد مداد
 شنکرف لب لعل تو زنکار گرفت

پژوهشگاه علوم انسانی (ایضا) لغات فرنگی

من عهد تو سخت رتبت میدانستم
 بشکستن آن درست میدانستم
 هر دشمنی ایدوست که با من زجفا
 آخر کردی نضت میدانستم
 مهری خطاب بشوهر پیر خود گوید
 در خانه تو آنچه مرا شاید نیست
 بدی ز دل رمیده بکشاید نیست

گفتی همه چیز دارم از مال و منال
اری همه هست و آنچه میباید نیست

ایضا.

شوی زن نو جوان اگر پیر بود
تا پیر شود همیشه دلگیر بود
اری مثل است آنکه زنان میکنند

در پهلوی زن تیر به از پیر بود

[ایضا]

تو رانه تکمه لعل است بر لباس حریر
شده است قطره خون منت کربان گیر

(در غذر، و آنچه اعجاز کرده و حد سخن همین است)

ز قتل چون منی گر خاطرت خوش شود میگردد
بجان منت ولی تیغ تو خون آلود میگردد

اما موضوع دوم که با شعر در اعرب بیشتر است یا در

عجم . با تصدیق باینکه شاعران اعرب زیادتر است نمیتوان
شعر فارسی را کمتر از شعر عربی تصور کرد زیرا از هیچ شاعر
عرب دیوانی که بیش از هفت یا هشت هزار بیت شعر باشد
دیده نمیشود و غالباً يك شاعر عرب بیش از هزار بیت شعر ندارد
چنانچه بسیاری يك قصیده یا دو قصیده بشاعری معروف شده اند
ولی از شعرای عجم دیوان پنجاه یا شصت هزار ابیتی فراوان
در دست است و غالباً کمتر از بیست هزار بیت شعر نگفته اند

و اگر دیوان حکیم رودکی را حوادث روز کار از بین نبرده بود تنها از همین یک شاعر یک میلیون و سیصد هزار بیت شعر یادگار بود و یک ته با هزار شاعر عرب برابری میکرد .

پس میتوان گفت با همه انقلابات و حوادثی که هر یک مانند فتنه چنگیز مایونها اشعار فارسی را از بین برده است باز هم امروز شعر فارسی کمتر از عربی نیست اگر زیادتر نباشد .
بقیه دارد (وحید)

اشعار حکیم نظامی

قصیده

کاه است که این مهره مشدر کردد (۱)

کعبتین فلک از رقعہ متبر (۲) کردد

مهلتی هست هنوز این فلک گردان را

چون زمان چرخ زنگان کرد جهان بر کردد

کاشکی بر سر ما چرخ سبک ^{شیر} گشتی

کاسیا زود تر استد چوسبکتر کردد

گر بشیر فلکی پنجه زند کاو زمین

دارد ان زهره که باشیر برابر کردد

(۱) مشدر . بر خلاف قیاس اسم مفعول است و در

قصاید حکیم خاقانی هم فراوان دیده شده . (۲) یعنی هلاکت است .